

### متن پرسش

با سلام خدمت استاد بزرگوار و تشکر از عنایت شما: حقیقت این است که بین جهت و سیره عملی رهبر انقلاب حفظه الله با امام خمینی سلام الله علیه هیچ تفاوتی در هیچ ساحتی مشاهده نمی شود و گویا رهبر انقلاب حفظه الله تفصیل و امتداد امام خمینی سلام الله علیه هستند. با توجه به اینکه در انطباق عملی در این سطح از گستردگی و پیچیدگی حتما انطباق فکری و معرفتی در حد عمیق لازم است و این در حالی است که ظاهراً رهبر انقلاب حفظه الله در مباحث معرفتی از امام خمینی سلام الله علیه تلمذ نکرده اند. این وحدت مبنایی که گویا از یک منبع سرچشمه دارد چگونه توضیح داده می شود؟ آیا با تبیین از ولایت فقیه به شکل مرسوم قابل تفسیر است یا نیاز به سطح بالاتری از تبیین است؟ منایع آن چیست؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در کتاب «سلوک ذیل...» شواهدی آورده شده حاکی از آن که مقام معظم رهبری به خوبی حکمت متعالیه را کار کرده اند ولی بنا نداشته اند به عنوان استاد فلسفه و عرفان مشهور شوند. جناب آقای دکتر حداد عادل در رابطه با آشنائی رهبر انقلاب با فلسفه می فرمایند: درباره ی آشنایی آیتالله خامنه ای با حوزه ی فلسفه - چه فلسفه ی غرب و چه فلسفه ی اسلامی - من يك جمع بندی اجمالی از جایگاه فلسفه در ذهن ایشان دارم. ایشان برخلاف اینکه از حوزه ی مشهد برخاسته اند، نظر رایج در حوزه ی مشهد نسبت به فلسفه ی رسمی را ندارند. در حوزه ی مشهد - نگاهی که به مکتب تفکیک موسوم شده - با فلسفه بر سر لطف نیستند؛ البته به درجات گوناگون. آقای خامنه ای هم به همان حوزه تعلق دارند و در آنجا نشو و نما کرده اند اما نظر منفی نسبت به فلسفه ی اسلامی پیدا نکرده اند؛ بلکه نظر مثبت دارند. ایشان در فلسفه، به اعتباری، فرزند فکری علامه ی طباطبایی هستند، نه فرزند آقاشیخ مجتبی قزوینی که البته بسیار برای این بزرگوار احترام قائل هستند. ایشان به من می فرمودند ما در محضر آقاشیخ مجتبی دو تا درس می خواندیم. ساعت اول ایشان فلسفه و منطق به ما درس می داد؛ خیلی دقیق، درست و فنی. ساعت بعد همان حرفها را مطابق نظریه ی مکتب تفکیک رد می کرد. بنابراین آقای خامنه ای هر دو نگاه را در حوزه ی مشهد تجربه کرده است. ولی خطی که ایشان دنبال کرده و نسبت به آن نظر دارد، خط یا مشرب فلسفی علامه ی طباطبایی و آقای مطهری است. ایشان بار اولی که می خواستند در سال ۱۳۶۰ رئیس جمهور شوند، در تلویزیون راجع به خودشان صحبت کردند. آنجا ایشان به نحوه ی استفاده خودشان از محضر علامه ی

طباطبایی اشاره می کنند. اصولاً یکی از جهاتی که ایشان با آقای مطهری آن همه رفاقت، انس، همکاری و همفکری داشتند، همین هم افقی و دید مشترک نسبت به فلسفه ی اسلامی است. البته ایشان تا کنون اثر فلسفی ای ننوشته اند و درس فلسفه هم دایر نکرده اند اما فلسفه ی اسلامی را خوب می دانند. هنگامی که ایشان رئیس جمهور بودند، گاهی ما در حضور ایشان جلساتی داشتیم تا مشخص کنیم در کتابهای معارف اسلامی دانشگاه چه مطالبی باید بیاید؟ و چگونه باید این کتابها را نوشت؟ بحثهای کلی زیاد بود. یک روز بحث به مسائل خاص، فنی و دقیق فلسفه کشیده شد. اشخاصی که آنجا بودند - برخی دانشگاهی و برخی دیگر حوزوی - کسانی بودند که بالفعل مشغول به فلسفه بودند. آن زمان هم دوران سخت جنگ بود و مرتباً اخبار خوش و ناخوش جنگ حتی در میانه ی جلسات اینچنینی به آقا می رسید. گاهی در ضمن جلسات پوشه ای به دست ایشان می دادند و خبر می رسید که مثلاً یک هواپیما سقوط کرده یا یک حمله ای علیه ما شروع شده است. ایشان اینگونه اشتغالات ذهنی بسیار داشتند اما به آن مباحثه ی فلسفی وارد شدند و من دیدم که کاملاً حاضرالذهن هستند و با استدلال خوب و روشن دیدگاهشان را مطرح کردند. انگار که هیچ کار دیگری غیر از آموزش فلسفه ندارند! این برای من خیلی تعجب آور بود و نشان می داد که ایشان فلسفه ی اسلامی را خوب خوانده و فهمیده اند و به آن اعتقاد دارند. از نشانه های دیگر اهمیتی که ایشان به فلسفه ی اسلامی می دهد، تشویق طلاب است نسبت به جدی گرفتن فلسفه و کلام اسلامی و نیز کمک به مؤسساتی که فلسفه ی اسلامی را آموزش می دهند و یا در این حوزه پژوهش می کنند که یکی از آنها «بنیاد حکمت اسلامی صدرا» ست که با حمایت ایشان تأسیس و فعال شده است. ایشان ضمن آنکه توجه دارند که در مواجهه با تمدن غرب، صرفاً استناد به نقل کارساز نیست و باید در این میدان چهره ی عقلانی و استدلالی تمدن اسلامی به میدان بیاید، اعتقادشان به فلسفه ی اسلامی، صرفاً از باب محاجه و احتجاج و رفع شبهه نیست و نگاه ابزاری به فلسفه و ترویج آن ندارند ... (پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه‌ای ۱/ ۱/ ۱۳۸۸). موفق باشید